

## امام رضا علیه السلام و فرقه‌های درون شیعی

مجری دکتر بارانی<sup>۱</sup> و با حضور دکتر صفری<sup>۲</sup>، حجت‌الاسلام فرمانیان<sup>۳</sup> و آقای سیدعلی موسوی نژاد<sup>۴</sup>

دکتر بارانی: با تشکر از سروران عزیز که در این میزگرد شرکت کردند. انشعابات در میان مذاهب و ادیان، یکی از مسائل مهمی است که رخ می‌دهد و این مسئله سبب روابط بین مذاهب می‌گردد و این روابط هم در رخدادهای سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار هستند. از سوی دیگر این رخدادهای وجود آمدن یا رشد، توقف یا انحطاط انشعابات تأثیر دارند. در این میزگرد، فرقه‌های درون شیعی در دوره امام رضا علیه السلام و تعاملات بین آنها و یا روابط امام با آن فرقه‌ها را بررسی می‌کنیم. قبل از ورود به بحث اصلی، بحثی کلی در زمینه ایجاد فرقه‌ها و علل تأثیرگذار در انشعابات به ویژه عوامل مؤثر در ظهور فرقه‌های درون شیعی در قرن دوم، داریم. سؤال اول را از آقای دکتر صفری بپرسم. به نظر شما علل تأثیرگذار در پیدایش فرقه‌های اسلامی و به‌ویژه فرقه‌های درون شیعی زمان امام علیه السلام چیست؟

- 
۱. عضو هیئت علمی مرکز جهانی علوم اسلامی و مسئول انجمن تاریخ پژوهان
  ۲. عضو هیئت علمی مرکز جهانی علوم اسلامی و مدیر گروه تاریخ مدرسه عالی امام ره
  ۳. عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب اسلامی و دانشجوی دکتری
  ۴. عضو هیئت علمی و مدیر گروه مذاهب اسلامی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب اسلامی

دکتر صفری: با تشکر از برگزارکنندگان میزگرد و برادر گرامی دکتر بارانی. بحث کلی علل پدید آمدن فرقه‌ها در اسلام را به دوستان دیگر واگذار می‌کنم و وارد بحث علل اختلافات درون‌شیعی می‌شوم. پرسش مهم این است که چرا با وجود حضور امام باز هم شیعیان اختلاف پیدا می‌کنند؟

ابتدا نکته‌ای را تذکر دهم که در بعضی نوشته‌ها دیده می‌شود که عمده کتاب‌های ملل و نحل به دست اهل سنت نوشته شده و آنها تعمد داشتند که فرقه‌های شیعه را زیاد نشان دهند و به همین علت تا سیصد - چهارصد فرقه برای شیعه ذکر می‌کنند. این بحث فی‌الجمله درست است؛ زیرا در بعضی از کتاب‌های اهل سنت، نام فرقه‌هایی را می‌بینیم که با مراجعه به تاریخ یا به کتب معتبر، نمی‌توانیم رد پای از آنها پیدا کنیم، اما دو کتاب اصلی فرقه‌شناسی که شیعیان نوشته‌اند و از کهن‌ترین کتاب‌های فرقه‌شناسی به‌شمار می‌آید، یکی *فرق الشیعه* نوبختی و دیگری *المقالات و الفرق* اشعری قمی است که نویسندگان هر دو در عصر غیبت می‌زیستند و یا فرقه‌های شیعی آشنایی داشتند. در این دو کتاب به بررسی تاریخی فرقه‌های شیعی از نیمه نخست قرن اول تا پایان قرن سوم پرداخته و تعداد فراوانی از گروه‌های درون‌شیعی نام برده شده است.

علل اختلاف شیعیان یا علل فرقه‌گرایی و رشد بعضی از فرقه‌های درون‌شیعی یکی اختلاف در مفهوم امامت بوده که بعضی از فرقه‌ها با برخی دیگر در مفهوم امامت با هم بحث داشتند؛ مثل زیدیه که مفهومی از امامت برای خودشان تعریف کرده بودند که بر بعضی از ائمه صادق نبود؛ از جمله این که امام باید قائم به سیف باشد. از این رو به امام صادق علیه السلام که این کار را انجام نمی‌داد، اعتراض می‌کردند. علت دوم آشنا نبودن شیعیان با معارف شیعه است. طبق بعضی از گزارش‌ها، شیعیان تا زمان امام باقر علیه السلام اصلاً با معارف کلامی و فقهی آشنا نبودند، لذا امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام موقعیت کلامی و فقهی شیعه را مشخص کردند.

علت سوم آن است که گاهی شناخت مصداق امام مشکل بود و به علت شبهه‌ای که پدید می‌آمد، نمی‌توانستند امام را بشناسند؛ برای مثال، بعد از امام

صادق علیه السلام چنین بود و بعضی از شبهاتی که مثلاً امام بعدی حتماً باید پسر بزرگ امام قبل باشد، مشکل می‌آفرید. لذا پس از وفات امام صادق علیه السلام که اسماعیل از دنیا رفته بود و فرزند بزرگ‌تر آن حضرت، عبدالله افطح بود خیلی‌ها سراغ عبدالله رفتند البته بعضی‌ها او را امتحان می‌کردند و بعضی‌ها بدون امتحان می‌پذیرفتند، به همین علت، فرقه فطحیه پدید آمد. علت چهارم کم‌ظرفیتی یا غیرت بیش از حد برخی از شیعیان بود که نمی‌توانستند تحمل کنند و برایشان شبهه پیش می‌آمد که چرا امام با این مقام قیام نمی‌کند. آنها کاسه داغ‌تر از آش می‌شدند و از امام جلو می‌زدند و بعضی وقت‌ها به واسطه دوری مسافت از امام، برای خودشان دارودسته‌ای تشکیل می‌دادند و این نکته خیلی مهم است. اگر توجه کنیم، بسیاری از این فرقه‌ها در مدینه که مرکز حضور امام بود وجود نداشتند، بلکه در کوفه بودند و ارتباطات هم بسیار مشکل بود. و بنابراین امکان داشت که کسانی خودشان را سخن‌گویان امام مطرح کنند و فرقه‌ای برای خودشان تشکیل دهند و تا زمانی که امام، باطل بودن آنان را اعلام می‌فرمودند، عده زیادی منحرف می‌شدند.

مسئله تقیه عامل پنجم این اختلافات به شمار می‌آید؛ برای این‌که شیعه به واسطه اجتماع بر امری مشخص، ممکن بود از سوی مخالفان شناخته شده و مورد فشار قرار گیرد؛ از این رو برخی از ائمه علیهم السلام به سؤالات شیعیان عمداً پاسخ‌های متفاوتی می‌دادند و متعمداً بین آنها اختلاف ایجاد می‌کردند؛ البته در این‌گونه موارد غالباً نظر تقیه‌ای امام مطرح است، اما در مواردی که این نکته واضح نمی‌شد، اختلافات فراوانی را در جوانب مختلف فقهی و کلامی پدید می‌آورد.

علت ششم، اقتصادی است که در ظهور واقفیه خیلی پررنگ می‌شود. نکته آخر و علت هفتم جاه‌طلبی رهبران بعضی از فرقه‌هاست؛ مثلاً ابوالخطاب و محمد بن نصیر می‌خواستند برای خودشان دارودسته‌ای تشکیل دهند و نام امام را بهانه می‌کردند و می‌خواستند با نام امام جاه‌طلبی خودشان را اشباع کنند. از این رو فرقه‌هایی ایجاد کردند و اختلافات فراوانی در میان شیعیان آفریدند.

حجت‌الاسلام فرمانیان: چند نکته را عرض کنم: غالباً دو سه مسئله را از عوامل اصلی فرقه‌گرایی مطرح می‌کنند. اصل طبیعت انسان به دسته‌بندی و فرقه‌گرایی تمایل دارد حالا گاهی این فرقه‌گرایی با تعصب همراه است و مصیبت‌هایی را باعث می‌شود و گاهی این تعصبات کمتر و مصیبت هم کمتر است و روی‌کرد عقلی، عرفانی و حدیثی در همه جوامع دیده می‌شود.

تبادل افکار دومین عامل است؛ برای نمونه، جهان اسلام امروزه شدیداً تحت تأثیر تفکرات غرب است و خود این، اختلافات جدی بین روشن‌فکران، سنتی‌ها و محافظه‌کاران را سبب شده است. خیلی از این فرقه‌ها در اختلافات فکری دیگران تأثیرپذیر بوده‌اند. بعضی وقت‌ها فرقه‌گرایی به دلیل گرایش به دولت‌ها و قدرت‌هاست؛ مثلاً گرایش اهل سنت خیلی تحت تأثیر گرایش به دولت امویان بوده است. یکی از علل اختلاف، تأویل و تفسیر قرآن و حدیث به شمار می‌آید. برای مثال، کسی که روی‌کرد جسم‌گرایانه دارد، به آیات قرآن یک جور نگاه می‌کند و کسی که تنزیهی است، نگاهی دیگر به قرآن دارد. اما نکته‌ای که درباره شیعه صدق می‌کند، مسئله حب و بغض است. گرایش محبت‌آمیز به فردی، باعث می‌شد که فرقه‌ای پدید آید. این محبت و مریدبازی سبب گشت که دسته خودشان را جدا کنند و اگر آن فرد در خودش یک بزرگی و امامتی می‌دید، پیدایش فرقه‌ای جدید را در تشیع باعث می‌شد و اگر این فرد به آن دامن نمی‌زد و جلو مریدان را می‌گرفت، فرقه‌ای به وجود نمی‌آمد. این مسئله در تشیع خیلی مطرح است.

دکتر بارانی: جناب آقای موسوی نژاد! تبادل افکار از عوامل پیدایش فرقه‌ها به‌شمار می‌آید که فکر می‌کنم بیشتر تأثیرگذار بوده است. ارتباط بین اقوام و ملل مختلف در این دوره بسیار مطرح می‌شود، به نظر شما ارتباط ایرانی‌ها و هندی‌ها و اقوام دیگر با مسلمانان در پیدایش فرقه‌ها چقدر بوده است؟

آقای موسوی نژاد: همان‌طوری که فرمودید، یکی از مباحث مطرح در اختلاف مسلمانان و ایجاد فرقه‌ها و مکتب‌ها، همین تأثیرات بیرونی است که در بیرون آموزه‌های اسلامی وجود داشت و به دو گونه می‌توانست روی مسلمانان اثر کند:

نخست، کسانی که با داشتن فرهنگ و علایق و سلايق مختلفی وارد اسلام شدند؛ طبیعی بود که آن افکار و فرهنگ‌ها دفعتا از آنها دور نمی‌شد و هم‌چنان باقی بود و احياناً آثاری را بر جامعه اسلامی باقی می‌گذاشت.

دوم مجاورتی که مسلمانان با فرهنگ‌ها و ادیان مختلف پیرامونی خودشان داشتند؛ البته برخی از اهل سنت در بحث پیدایش تشیع، در مورد به این عوامل بیرونی زیاده‌روی کرده‌اند؛ برای مثال، در نوشته‌های آنها عبدالله بن سبا، یک بار شخصیتی یهودی می‌شود که رسوبات تفکر یهودیت را وارد اسلام و به صورت خاص وارد تشیع می‌کند و بار دیگر، شخصیتی یمنی مرتبط با ایران می‌شود که تفکر سلطنت وراثتی را وارد تشیع می‌کند! یک بار هم بحث مادر امام سجاد علیه السلام را مطرح می‌کنند که ایشان شاه‌زاده ایرانی بوده و بعد از آن، تشیع با تفکر وراثت آشنا شد و امثال اینها که این زیاده‌روی در همین بحث است و محقق منصف باید این روی‌کرد را به‌طور جدی نقد کند؛ البته تأثیراتی از فلسفه‌های شرقی و غربی را هم می‌توانیم نشان دهیم. که در فرقه‌های مختلف به وجود آمد مثل اعتقاد به حلول و تناسخ در جریان غلو که شاید رسوبات فلسفه‌های شرقی بود یا تأثیر ترجمه فلسفه یونان که در همین دوره اتفاق افتاد.

در مورد علل پیدایش اختلافات در تشیع، علاوه بر آنچه فرمودند، یکی دیگر از عوامل، نوعی رقابت یا حسادت در بین خود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌آید که در منابع و روایات ما نیز به آن اشاراتی شده است؛ برای مثال، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «هر کدام از ما دشمنی از میان خاندان خود دارد!» و به این مسئله کمتر پرداخته شده است. در بحث ارتباط زیدیه و امامیه یا اسماعیلیه و امامیه، باید به رقابت‌ها و حسادت‌های دیگر افراد خاندان اهل بیت با معصومان علیهم السلام هم توجه داشت؛ زیرا که با توجه به ویژگی و برجستگی ائمه علیهم السلام در زمان خودشان، همه نمی‌توانستند این حالت را هضم کنند و بپذیرند. در بررسی جامع‌تر باید گفت که بیشتر اطرافیان ائمه، آن طور که باید تسلیم نبودند. لذا آن معدود امام‌زادگانی که به حق ائمه عارف بودند، مورد احترام ویژه قرار گرفته‌اند. مانند حضرت معصومه علیها السلام. شاید دیگران طبق حالات و اقتضائات بشری، تصور می‌کردند که از یک خانواده و از یک پدر و مادر هستند و چطور

می‌شود که مثلاً علی بن موسی الرضا علیه السلام امام باشد و آنها نباشند! در مورد فرزندان امام صادق علیه السلام نیز همین موضوع بوده و شاید غیر از جناب علی بن جعفر، بقیه به نوعی مدعی بوده‌اند.

مطلب دیگری که در این زمینه به آن توجه شده، بحث رقابت دو شاخه حسنی و حسینی به عنوان یکی از علل اختلافات شیعه در آن دوران است. در این مورد، برخی رقابت میان سادات حسنی و حسینی را ناشی از یک نوع احساس عقب‌افتادگی می‌دانند که پس از صلح امام حسن علیه السلام و قیام سیدالشهداء علیه السلام به برخی از حسنی‌ها دست داد و این با تداوم امامت در نسل امام حسین علیه السلام ضمیمه شده بود. رقابتی که از عبدالله محض و فرزندان ایشان و از جمله محمد نفس زکیه شروع می‌شود و در شاخه حسنی از سادات ادامه می‌یابد و تا زمان امام رضا علیه السلام هم به صورت پررنگ وجود دارد و شاهدیم امامانی که زیدیه بر محور قیام‌های آنها جمع می‌شدند، عمدتاً از شاخه حسنی به شمار می‌آمدند و کار را پیش می‌بردند.

دکتر بارانی: جناب حجت‌الاسلام فرمانیان! بعد از رقابت عباسیان، فضای سیاسی - اجتماعی به گونه‌ای شد که امامان فرصت زیادی یافتند ولی امام کاظم علیه السلام با محدودیت مواجه شدند لذا آن حضرت به گونه‌ای ارتباطات گسترده‌ای را با قلمروهای اسلامی شروع می‌کنند و فعالیت سیاسی - اجتماعی امام گسترده‌تر از قبل می‌شود، به ویژه با تشکیلات وکالت. آیا این فعالیت سیاسی - اجتماعی، به ویژه تشکیلات وکالت، در پیدایش فرقه واقفیه تأثیر داشته یا خیر؟

حجت‌الاسلام فرمانیان: با توجه به دوران امام کاظم علیه السلام و نوع رفتار بنی‌عباس مخصوصاً هارون الرشید با علویان و از آن طرف گسترش ورود افکار یونانی به جهان اسلام، احساس می‌شود که در همان ابتدا امام کاظم علیه السلام مثل امام صادق علیه السلام، با دست باز در حال گسترش افکار امامیه بودند و از این جهت هم توانسته‌اند انسجام بسیار خوبی به شاگردان امام صادق علیه السلام بدهند. این شاگردان بعد از امام صادق علیه السلام به جاهای مختلف رفتند و باعث شدند که تشکیلات

کوچک شیعی در جهان اسلام به وجود آید و در همان جا، می‌بینیم که بعدها اسماعیلیه هم ظهور می‌کنند و خودشان را از طرفداران امامیه و طرفدار امام کاظم علیه السلام مطرح می‌نمایند. آن حضرت احساس کردند که این جا می‌توانند فعالیت اجتماعی را سامان دهند، لذا تشکیلات و کیلان را بسیار گسترش دادند. عبدالرحمان حجاج می‌گوید که بیست سال وکیل امام صادق علیه السلام بوده و برای ایشان خمس و زکات دریافت می‌کرده و آن حضرت هیچ وقت او را وکیل خطاب نکردند، ولی امام کاظم علیه السلام در نامه‌اش او را وکیل خود معرفی می‌فرماید و همین تثبیت وکالت، باعث شد که امامیه در جمع‌آوری خمس و زکات بیشتر فعال باشند و هارون الرشید به این مسئله حساس بود. به او گفتند: «می‌دانید اکنون دو خلیفه در جهان اسلام وجود دارد!» گفت: «مگر امکان دارد!» گفتند: «بله بروید ببینید که امام کاظم علیه السلام پول جمع‌آوری می‌کند. البته امام کاظم علیه السلام در این کار رویکرد فرهنگی داشتند تا تعداد پیروان امامیه را زیاد کنند ولی هارون رویکرد سیاسی داشت و تصور می‌کرد که هدف امام کاظم علیه السلام خرید اسلحه برای مقابله سیاسی است. زیدیه دقیقاً در همین فضا چند بار قیام کردند. لذا این ذهنیت باعث شد که امام موسی علیه السلام را زندانی کند و به بغداد ببرد. به یقین، شواهدی وجود دارد که امام کاظم علیه السلام فعالیت‌های سیاسی را بیشتر کردند و این نشان می‌دهد که اگر اصحاب امام صادق علیه السلام تصور می‌کردند که امام کاظم علیه السلام قائم است و حتی می‌گفتند: شما مهدی هستید، ایشان به کل انکار می‌فرمود. اما گویا امام کاظم علیه السلام کمتر به این فضا می‌پرداختند، لذا برخی به غلط تصور کردند که او مهدی است که باید ظهور کند و حقشان را از بنی‌عباس و امویها بگیرد. شیعیان و اصحاب در این فضای فکری، احساس می‌کردند که امام کاظم علیه السلام همان مهدی است که بعد از این، غیبت کوتاهی دارد و در بعضی از روایات هشت ماه آمده که واقفیه می‌گفتند همین اندازه غیبت خواهد داشت، لذا منتظر بودند و می‌گفتند در آینده نزدیک ظهور خواهد کرد. این جا واقفه ظهور یافت و این فعالیت سیاسی امام کاظم علیه السلام دلیلی شد برای ظهور واقفه، ولی تنها دلیل نیست.

یکی از مواردی که علت وقف به شمار می‌آید، غیبت چهارساله امام است که با کسی ارتباط نداشتند و حتی ارتباط نامه‌ای هم وجود نداشت. در این میان، امام رضا علیه السلام در مدینه بودند و بر بالین حضرت حضور نیافتند و ذهنیت مردم به این احتمال سوق یافت که امام کاظم علیه السلام، قائم و مهدی است به‌ویژه که امام رضا علیه السلام برای غسل و کفن امام به بغداد نرفتند. طبق فرمایش امام صادق علیه السلام، «امام را فقط امام غسل می‌دهد».

بحث بعدی که دلیل بسیار مهمی در پیدایش واقعه به شمار می‌آید، بدفهمی‌ها و اشتباهات نادرست از احادیث بوده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که «فرزندم مهدی است»، در حالی که انسان به چند نسل بعد از خود هم می‌گوید، فرزندم. لذا عده‌ای به طور اشتباه، به امام کاظم علیه السلام مهدی اطلاق کردند. این بدفهمی از روایات است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «سابعنا قائمنا». اگر از امام صادق علیه السلام شروع کنید، هفتمین فرد حضرت مهدی علیه السلام است و اگر از امام علی علیه السلام شروع کنیم هفتمین نفر، امام کاظم علیه السلام است و این بدفهمی از روایات باعث می‌شد که خیال کنند امام کاظم علیه السلام همان قائمی است که باید ظهور کند. روایت شده که امام را باید امام غسل دهد و امام رضا علیه السلام از نظر ظاهری به بغداد نرفتند و امام کاظم علیه السلام را غسل ندادند. این بدفهمی‌ها وجود داشته و پیدایش فرقه واقفیه باعث شده است.

نکته دیگر عقیم بودن امام رضاست. این مسئله تا سال ۱۹۳ که امام جواد علیه السلام متولد شدند، خیلی پررنگ بود و بعد کم‌رنگ شد؛ زیرا در این ده سال، واقفیه می‌گفتند که اگر ایشان امام هستند، پس فرزندشان کجاست و امام باید فرزند داشته باشد تا امامت ادامه یابد. وقتی امام رضا علیه السلام فرزنددار شدند، همه تلاش‌های واقفه در این مورد از بین رفت؛ زیرا آنان در این زمینه به شدت به امام انتقاد می‌کردند و امام می‌فرمودند که در آینده خداوند به من پسری خواهد داد و صرف گفتن امام آنها را راضی نمی‌کرد. وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد، خیلی‌ها از شک درآمدند و فهمیدند که دیدگاه واقفیه در مورد عقیم بودن امام اشتباه است.



تأکیدی که در پیدایش واقفیه بر مسائل مالی می‌شود، آن قدر زیاد نیست. در *عیون اخبارالرضا* فقط دو روایت داریم، یکی از یونس عبدالرحمن و دیگری از احمد بن حماد که از اصحاب امام رضا علیه السلام هستند، اما وقتی روایات امام رضا علیه السلام را در مورد مسائل مال بررسی می‌کنیم، آن حضرت این مسئله مانور نمی‌دهد که روشن می‌شود مسئله مالی در واقفیه بسیار جزئی بوده است و بیشتر از همه، بدفهمی آنها از احادیث مطرح می‌شود. گفته‌اند که مسائل مالی جزء مسائل درجه یک بوده که در این جا شیخ صدوق می‌فرماید که ائمه همه اموالشان را می‌بخشیدند، پس نباید امام کاظم علیه السلام پول زیادی نگه داشته باشد که به مسئله واقفیه و مسائل مالی ارتباط یابد. شیخ صدوق توجیه کرده که مسائل سیاسی باعث شده که حضرت نتواند اموال را خرج کند؛ ولی تصور می‌کنم که این دلیلش نباشد. این که مقداری پول جمع شد، دلیلش این بود که حضرت چهار سال آخر عمر را در زندان بودند و پول‌ها در دست وکلا قرار داشت و شاید وکلا نمی‌دانستند که این پول‌ها را چطور باید خرج کنند. شاید اینها وسوسه شدند و این مسائل باعث کشت که واقفه در ابتدا به طور جدی گسترش یابند، ولی هر چه جلوتر می‌آییم، مسئله کم‌رنگ‌تر می‌شود.

دکتر بارانی: با تشکر از جناب عالی؛ سؤال در مورد پیدایش و ظهور فرقه واقفه بود و شما به بحث علل پیدایش هم پرداختید.

جناب آقای دکتر صفری! به نظر شما آیا بین پیدایش فرقه واقفه و فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی امام و به ویژه تشکیلات و کالت ارتباطی بوده است؟

دکتر صفری: معمولاً امامت را به دوره‌های مختلفی تقسیم می‌کنم: دوره اول ائمه به دنبال برپایی امامت سیاسی خود هستند که شامل دوران امام علی علیه السلام تا پایان قیام عاشورا است. (البته با صرف نظر از ۲۵ سال خانه‌نشینی امام علی علیه السلام و دوره پس از صلح امام حسن علیه السلام).

در دوره دوم ائمه در تثبیت جایگاه فرهنگی و هویت بخشی به معارف شیعی کوشا هستند که این از زمان امام سجاد علیه السلام شروع شده و تا بخشی از زمان امام صادق علیه السلام ادامه دارد.

دوره سوم به تلاش در راه مستقل سازی شیعه از جهات مختلف به ویژه در سطوح قضایی، اقتصادی و اداری اختصاص دارد که از بخش دوم زمان امام صادق علیه السلام شروع شده و تا آغاز غیبت صغرا ادامه دارد. در آغاز این دوره امام صادق علیه السلام سعی می کند که علاوه بر هویت بخشی کلامی و فکری شیعه، شیعیان را از نظرهایی که به هر حال موانع تشکیل حکومت است، مستقل کند؛ یعنی یک اقلیت منسجم شیعی در درون اکثریت سنی پدید بیاورد. از مهم ترین لوازم این کار، استقلال قضایی است که امام صادق علیه السلام بسیار کوشیدند تا تشکیلات قضایی مستقل درون شیعی درست کنند که نمونه آن روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه هست. امام می فرماید: «اگر اختلافی با هم پیدا کردید، به قاضی شیعه مراجعه کنید» و حاکمان و قاضیان آن زمان را طاغوت معرفی می کند و می فرماید: «اگر حقتان را از آنها به وسیله احکام آنها بگیرید، باطل است.» بنابراین زمینه را برای استقلال قضایی آماده می کند.

بعد دوم استقلال اقتصادی است. در دوره امام صادق علیه السلام مسئله خمس و مسائل مالی پررنگ می شود و می کوشند تا شیعه را از نظر اقتصادی مستقل کنند و خمس مطرح شده در این زمان خیلی بیش از آن است که بخواهد فقرای شیعه یا سادات را تأمین بکند؛ به ویژه خمس ارباح مکاسب یعنی یک پنجم اضافه درآمد سالانه شیعیان در این زمان مطرح می شود و پشتوانه های فکری و قرآنی به صورت پررنگ برای آن ایجاد می گردد. به دنبال این روند، امام کاظم علیه السلام می خواهد این خط مشی را ادامه دهد ولی احتمالاً حکومت متوجه می شود. دوران آن حضرت از هول آورترین دوره ها به شمار می آید که بخشی از آن را تحت نظر یا زندان بوده است. ولی تصور می کنم خود امام کاظم علیه السلام سعی کرده که راه پدر را ادامه دهد و شیعه را در ابعاد اداری مستقل کند.

در مورد سازمان‌های مشابه درون‌شیعی نیز از فرقه اسماعیلیه در این زمان هیچ خبری نداریم من فکر می‌کنم که یک تأثیر و تأثری باید وجود داشته باشد. به صورت کلی می‌دانیم که در دوران امام صادق علیه السلام اینها اطراف اسماعیل بودند و پس از وفات آن حضرت و شاید پس از وفات اسماعیل در حدود سال ۱۳۸ قمری اینها به محوریت محمد، فرزند اسماعیل به فعالیت‌های خود ادامه دادند و از آن‌جا که محمد به صورت مخفیانه این گروه را اداره می‌کرد، به نام «محمد مکتوم» معروف شد. اینها در این دوره تشکیلات مخفی به وجود آوردند و بعضی وقت‌ها غیبت اسماعیل را ادعا می‌کردند. این نوع افکار در میان شیعیان تأثیر داشته و شاید این اندیشه را در بیان امامیه ایجاد می‌کرده که آنها هم به نوعی به ایجاد سازمان تشکیلاتی مخفی دست بزنند. نکته مهمی که این‌جا هست، فرمودند زندانی بودن امام روی پدید آمدن این جریان خیلی تأثیر می‌گذاشت. امام قائم‌مقامی برای خودش مشخص نکرده بود، در حالی که در سازمان‌های مشابه معمولاً این سلسله‌مناصب افراد مشخص است و اگر به فرد اول دسترسی نباشد، فرد دوم کارهای او را انجام می‌دهد. ولی در سازمان وکالت امام، فرد دومی مشخص نشد و شاید اگر می‌خواست باید امام رضا علیه السلام را مشخص می‌نمود که جانش در خطر بود و این را مشخص نکرد.

در مورد واقعه خواستم تذکر دهم که اینها جریان خیلی خطرناکی در درون شیعه بودند و امام در مقابل این جریان خیلی حساسیت داشت. این خطرناکی به این علت بود که اینها از سران و فقهای شیعه به‌شمار می‌آمدند، اما جریان‌های دیگر در مسائل فقهی کمتر وارد بودند. هم‌چنین واقعه جایگاه رفیعی داشتند و شیعیان هم اینها را در این حد قبول داشتند؛ به همین علت، این جریان بسیار بسیار خطرناک بود و امام از این جریان خیلی ناراحت بودند و در مقطعی از امامت خود بیشترین تلاش را در راه از صحنه بیرون کردن آنها داشتند.

آقای موسوی‌نژاد: البته این ادعاهای مافوق بشری نسبت به ائمه سابقه طولانی دارد. از سرجمع گزارش‌ها می‌توان دریافت که تقریباً در مورد همه امامان پیش



از آن هم وجود داشته و در مورد علی علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم گزارش شده است. در مورد این ائمه، تفکر «نامیرایی» را داریم و مهدویت و بازگشت و رجعت و غیره. لذا نکته‌ای که اشاره فرمودند درست است؛ یعنی ویژگی این توفقی که در زمان امام کاظم علیه السلام پیش آمد، آن است که به یکی از جریان‌های اصلی آن دوره تبدیل شد و بسیاری از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام با آن همراهی کردند و خطری را که اشاره کردند، از این جا ناشی می‌شود و گرنه در واقع تفکر شیعی به نوعی استعداد و ظرفیت روی‌کرد غالبانه را دارد؛ نگاه آسمانی به انسان‌های زمینی که در بین دیگر انسان‌ها زندگی می‌کنند. این خود به خود از درونش روی‌کردهای غالبانه زاینده می‌شود. این ادعای نامیرایی را که امام نمی‌تواند مرده باشد می‌توان قبل از امام کاظم علیه السلام هم یافت.

دکتر بارانی: رابطه امام رضا علیه السلام با واقفه تا چه حدی بوده و چه ارتباطی بین این فرقه و آن حضرت وجود داشته است؟ شاید مطرح شود که از یک سو واقفه در این دوره گسترش بسیاری دارد و از سوی دیگر به دلیل توجه حاکمیت به امامیه، فرقه‌های رقیب امامیه باید در ضعف به سر ببرند.

حجت‌الاسلام فرمانیان: ابتدا به روش امام رضا علیه السلام در مواجهه با واقفه می‌پردازیم و چون بیشترین رقیب در آن دوران غالیان و زیدیه‌اند، آن را به دوستان واگذار می‌کنم. امام رضا علیه السلام تقریباً شش روش را برای برخورد با واقفه در طول دوران امامت خودش پیش گرفت:

یکی از کارهای مهم امام این بود که واقفه را از جامعه شیعی طرد نمود. بزرگان واقفه از افراد معروف و نیز وکیل امام بودند و امام کاظم علیه السلام از نظر مالی به اینها اعتماد داشتند. به یقین در مسائل مالی، وقتی فردی به کسی اعتماد می‌کند، مردم بیشتر به او گرایش می‌یابند. شاید به این دلیل است که وقتی اینها واقفه شدند روی مردم خیلی تأثیر داشتند و شاید خیلی افراد به اعتماد اینها، واقفی گشتند. عالم بزرگی که بیست سال وکیل امام کاظم علیه السلام بوده و حالا امام رضا علیه السلام را قبول ندارد، بر مردم تأثیر زیادی می‌گذارد. همین امروز هم در جامعه

خودمان افرادی فقط و فقط به علت بزرگ بودن گروهی، طرفدار آن می‌شوند. شک افراد به امام رضا علیه السلام به دلیل اعتماد به این بزرگان بوده است. آن حضرت برای این که این مسئله را حل کند، نخست از جامعه شیعه طرد فرمود. از طرف دیگر به علت تأثیر این تفکرات بر جامعه شیعه، هم‌نشینی شیعیان را با آنها منع نمودند؛ زیرا ممکن بود اینها از واقفه تأثیر بپذیرند و نتوانند جواب دهند و به شک بیفتند.

نکته دیگر این که امام فرمودند که به اینها زکات هم ندهید. قرآن می‌گوید به کافرانی که می‌خواهند به اسلام نزدیک شوند، زکات بدهید، ولی امام فرمودند حتی این کار را هم نکنید، یعنی طرد به تمام معنا.

دومین کار امام رضا علیه السلام مناظره با بزرگان واقفه است. مناظرات متعددی که در جامعه مدینه صورت گرفت و امام رضا علیه السلام توجه داشتند که مسائل درون‌شیعی را با مسائل برون‌شیعی مخلوط نکنند. برای مثال به امام علیه السلام عرض کردند که امام کاظم علیه السلام غایب شده و خدا خواست که او را نگاه دارد. امام فرمود: «اگر بحث بزرگی و عظمت است، چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا حضرت علی علیه السلام را نگاه نداشت؟ پس این نشان می‌دهد که اصل غیبت بر بزرگی نیست».

واقفه به امام علیه السلام ایراد می‌گرفتند که شما در زمان رحلت امام کاظم علیه السلام و در غسل و کفن ایشان نبودید. ایشان یک جواب قانع‌کننده‌ای فرمود: «که آیا زمانی که امام حسین علیه السلام را می‌خواستند به خاک بسپارند امام سجاد علیه السلام حضور داشت؟ او در زندان ابن‌زیاد بود و شما قبول دارید که امام به کربلا آمد. من که این جا آزاد هستم. من این کار را انجام دادم و مخفیانه رفتم و کسی هم متوجه نشد».

بحث سوم در مورد نامه‌نگاری‌ها به بزرگان واقفیه و حتی به یاران خودش است. برای مثال به «بطائنی»، «قندی» و امثال آنها نوشتید که پول‌ها را برگردانید و این پول‌ها برای شما عذاب می‌آورد. این خودش تأثیر داشت. کرامت آن حضرت بهترین راهی بود که امام رضا علیه السلام توانست واقفه را به امامت خودش قانع کند. معجزات و کراماتی که به تک‌تک افراد نشان داد و توانست اینها را از واقفیه به سمت قطعیه سوق دهد.

نکته دیگر این که هیچ‌گاه در مجامع عمومی از واقفه صحبتی نفرمود. در مجالسی که در خراسان تشکیل شده، هیچ گزارشی نداریم که در آن جا از واقفه حرفی زده و نقدی کرده باشند؛ هم‌چنان که در مورد زیدیه هم نداریم اما در مورد غلات داریم، چون اینها می‌گفتند که غالیان همان شیعیان هستند و حضرت می‌خواهد شیعیان را تطهیر کند، لذا در آن مجمع عمومی به شدت با غالیان برخورد فرمود.

این شش روشی بود که امام رضا علیه السلام در مواجهه با واقفه داشت. دکتر بارانی: به نظر شما، اقدامات امام افول قدرت واقفه در این دوره را باعث گردید یا بعد از آن پیامدش این بوده است.

حجت الاسلام فرمانیان: واقفه دقیقاً در همان زمان، افول کرد. معجزاتی که تعدادش زیاد شد، در جو عمومی واقفه تأثیر گذاشت و مهم‌تر از همه، طبق روایات، امام بعضی‌ها را نفرین کرد و آنها گرفتار شدند؛ اینها در عموم مردم و بعضی‌ها می‌گفتند که شما عقیم هستید و امام می‌فرمود صبر کنید؛ یک سال دیگر صبر کنید و بعد از یک سال فرزند دار شدند و بعد از فرزنددار شدن حضرت، از تأثیرات و تفکرات واقفه خیلی کم شد و در این زمینه خیلی راحت می‌شود تحیل‌ها و نشانه‌ها را دید. مناظرات و نامه‌نگاری‌ها غالباً قبل از سال ۱۹۳ قمری بود که حضرت امام جواد علیه السلام متولد می‌شود. بعد از تولد امام نهم دیگر کمتر این حضور پررنگ واقفه وجود دارد و دقیقاً در آن زمان این مسئله خنثا شد؛ اگرچه تأثیر واقفه بر جریان حدیثی ما بحث دیگری است.

دکتر بارانی: جناب آقای دکتر صفری! به نظر شما جریان اسماعیلیه خطاییه، چه تأثیری بر روند غلو داشته و پی‌آمد این مسئله چه بوده است؟  
دکتر صفری: اجازه دهید بحث را کلی‌تر مطرح کنم و وضعیت غالیان در زمان امام رضا علیه السلام را توضیح دهم.

در این زمان غالیان فرقه جدیدی تأسیس نمی‌کنند و عمدتاً راه بزرگان غالیان دوره‌های قبل همانند ابوالخطاب را ادامه می‌دهند. پیروان ابوالخطاب که با عنوان

خطابیه نام برده می‌شوند، با اسماعیلیه نیز ارتباطاتی دارند که رفتارشان به صورت وضوح برای ما روشن نیست؛ البته بعدها این دو فرقه از هم‌دیگر تفکیک می‌شوند.

نشانه فعالیت خطابیه در این دوره آن است که به افرادی همچون «یونس بن ظبیان» برخورد می‌کنیم که در دوره امامت امام رضا علیه السلام فعالیت داشته و با صراحت تمام، برخی از آموزه‌های غلوآمیز ابوالخطاب را مطرح کرده و ترویج داده که امام علیه السلام در مقابل او و نیز کسانی که از قول او باورهای غالیانه را مطرح می‌کنند، به شدت می‌ایستاد.

اما روی نکته‌ای که در این جا می‌خواهم تکیه کنم آن است که آیا روایات غالیان در زمان امام رضا علیه السلام فراوان بوده است یا نه؟ از یک گزارش می‌توانیم بفهمیم که در این زمان، روایات غالیان بسیار فراوان بوده و آن گزارش «یونس بن عبدالرحمان» از بزرگ‌ترین اصحاب امام رضا علیه السلام که به سلمان زمانه معروف بود. او می‌فرماید:

به عراق سفر کردم و با تعداد زیادی از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام صحبت نمودم و از آنها حدیث شنیدم و آنها را جمع‌آوری کردم و آن کتب را بر امام رضا علیه السلام عرضه نمودم. آن حضرت احادیث بسیاری را رد کردند.

او می‌خواهد بگوید که وضعیت زمان امام رضا علیه السلام به گونه‌ای است که بسیاری از احادیث غالیان در میان اصحاب ائمه وجود داشته به گونه‌ای که حتی یونس بن عبدالرحمان آنها را نمی‌شناسد و تصور می‌کند که اینها روایات واقعی است و بر امام عرضه می‌کند و امام آنها را رد می‌فرماید. و این احادیث به امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام منسوب بوده است. یونس در ادامه می‌گوید:

امام علیه السلام به من فرمود که ابوالخطاب بر ابو عبدالله دروغ می‌بست و اینها دروغ‌هایی است که او و یارانش بر امام بستند و خدا ابوالخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را که تا امروز در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام در مورد در میان روایات اصحاب ائمه علیهم السلام جای داده است.

نکته خیلی مهم‌تر در مورد جریان غالیان، روشن‌گری‌هایی است که امام در مورد این جریان دارد و اگر بخواهیم روایات ائمه را درباره غلات و روشن‌گری آنها را در این مورد دسته‌بندی کنیم امام رضا علیه السلام در ردیف اول قرار دارد و این نشان می‌دهد که این جریان بسیار فعال است که امام رضا علیه السلام این روشن‌گری‌ها را می‌کند و حتی در بعضی از موارد موضع‌گیری‌های شدیدی هم دارد. برای مثال، امام بر جایگاه بشری ائمه علیهم السلام تأکید می‌کند. امام علیه السلام در روایتی بر جوانب بشری ائمه علیهم السلام فرموده با این قصد که تکیه دیگران بر جنبه‌های فرابشری آنها را که به نوعی الوهیت بخشی به ائمه می‌انجامد رد کند. در این روایت امام علیه السلام در مورد این جنبه‌های بشری که ائمه علیهم السلام را از ساحت الوهیت دور می‌کند، می‌فرماید: «الامام یولد» امام متولد می‌شود؛ «یولد» فرزند دارد؛ «یصح» گاهی سالم است؛ «یمرض» گاهی مریض می‌شود؛ «یاکل و یشرب»، گاهی می‌خورد و می‌آشامد؛ «ینکح و ینام»، «ینسی و یسهو»، امام سهو می‌کند، دچار نسیان می‌شود؛ «یفرح و یحزن»، خوش‌حال و ناراحت می‌گردد؛ «یضحک و یبکی»، «یحیی و یموت»، زندگی می‌کند و می‌میرد؛ «یقبر و یزار»، مورد زیارت قرار می‌گیرد؛ «یحشر و یوقف» در موقف می‌ایستد و اعمالش در موقف باید بر خداوند عرضه بشود و «یسأل» از او سؤال می‌شود. همه چیزهایی که انسان‌ها دارند امام هم دارد. این جایگاه بشری ائمه نکته خیلی مهمی است. روایتی هم در *عیون اخبار الرضا* وجود دارد و البته صدوق این روایت را با توجه به دیدگاه خاص خودش آورده که به سهو و نسی قائل است؛ البته مکتب بغداد این روایت را قبول نمی‌کند. راوی به امام رضا علیه السلام عرض می‌کند که بعضی‌ها می‌گویند، نبی در نمازش سهو نمی‌کرد. عبارت امام این است: «کذبوا، لعنهم الله؛ دروغ می‌گویند و خدا لعنتشان کند؛ ان الذی لایسهو هو الله الذی لا اله الا هو؛ کسی که سهو نمی‌کند فقط خداوند است؛ همه غیر از او سهو می‌کنند.» البته هم‌چنان که گفتم، مکتب بغداد یعنی شیخ مفید و دیگران این جور روایات را قبول نمی‌کنند.



نکته دیگری که درباره موضع گیری های امام رضا علیه السلام متذکر می شوم، این است که امام به شناخت ریشه های غلو می پردازد. روایت که بسیار بسیار جالبی است و خیلی سرنخ ها را به ما نشان می دهد. روایت در *عیون اخبار الرضا* جلد یک، صفحه ۳۰۵ آمده است، که امام روی اخبار فضایل متمرکز می شود و می فرماید: «ان مخالفینا وضعوا اخبارا فی فضائلنا؛ مخالفان ما اخباری را در فضایل ما جعل کرده اند، فضایل ما را بسیار گسترده نشان داده اند. فضایی که اینها جعل کرده اند سه قسمت است: «و جعلوها ثلاثة اقسام، احدها الغلو؛ اول، غلو است؛ ثانیها التقصیر فی امرنا؛ دوم، مقام ما را کوتاه نشان بدهند؛ و ثالثها التصریح بمثالب اعدائنا؛ سوم این که بدی های دشمنان ما را صریحاً بگویند.» این نشان می دهد که جریانی در آن زمان به لعن خلفا و صحابه می پرداخته و تصریح می کند که امام در مقابل این جریان موضع می گیرد. خوب، حالا نتیجه و پی آمد چیست؟ «فاذا طمع الناس الغلو فینا»؛ هنگامی که مردم روایات غالیانه را می شنوند، «کفروا شیعتنا»، شیعیان ما را تکفیر می کنند «و نصبوهم الی القول بربوبیتنا»؛ دیگر نمی توانند تشخیص بدهند و می گویند که اینها به ربوبیت ما قائل هستند. «و اذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا»؛ وقتی روایات تفسیر را بشنوند؛ اینها را درباره ما معتقد می شوند «و اذا سمعوا مثالب اعدائنا باسمائهم ثلبونا باسمائنا، وقتی بدی های دشمنان ما را می شنوند، آنها هم ما را بدگویی می کنند.

نکته خیلی مهمی که در موضع گیری های امام می توانیم بیابیم، موضع گیری های شدیدی است که آن حضرت در مقابل غالیان گرفتند؛ برای مثال می فرماید: «من قال بالتناسخ فقد كفر» کسی که به تناسخ قائل باشد، کافر است این را در میان امامان قبلی شاید کمتر داشته باشیم. یا غالیان را بایکوت کرده، می فرماید: «با اینها ازدواج و هم نشینی نکنید و هیچ نوع ارتباط اقتصادی نداشته باشید.

نکته ای هم در تکمله صحبت های آقای فرمانیان بگویم. کلاً برخوردهای ائمه با گروه های درونی شدیدتر از گروه های بیرونی است و این علت خاص خودش را دارد، یعنی امامان در مقابل انشعاب های رسمی موضع می گرفتند.

نکته آخر این که امام برای این که روایات غالیانه را از غیر غالیانه بشناسیم ملاک در دست ما می‌دهد و این نکته جالبی است؛ برای مثال می‌فرماید: اگر از احادیث ما هر چه خلاف قرآن است، قبول نکنید. این روایات غالیانه را که می‌شنوید بر قرآن عرضه کنید، اگر قرآن فرموده و روح قرآن و تفسیر آن آنها را گفته، گوش بدهید والا فلا؛ زیرا هرگاه حدیث می‌گوییم، با قرآن و سنت موافق است و از قول خدا و رسولش حدیث نقل می‌کنیم و هیچ‌گاه نمی‌گوییم قال فلان و فلان تا موجب تناقض در کلام ما بشود.»

ملاک دیگر این که روایات باید از احادیث دیگر ائمه شاهی داشته باشد. دکتر بارانی: جناب آقای فرمانیان! چه ارتباطی بین خطاییه و غلات بوده و چه تاثیری بر روند غلات گذاشته است؟ هم‌چنین ارتباط واقفه و غلات را توضیح دهید!

حجت‌الاسلام فرمانیان: نکات مهم را جناب آقای دکتر صفری فرمودند؛ فقط بگوییم که در تاریخ تشیع، جریان خطاییه بسیار پر رنگ است، یعنی بعد از ابوالخطاب تا نصیریه، فرقه خاص و مهم غالی نداریم. همه ذیل خطاییه می‌گنجند؛ زیرا وی عالمی بزرگ و از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، ولی چه رابطه‌ای بین واقفیه و غالیان وجود دارد؟ در ابتدا هیچ رابطه‌ای نبوده است. جریان‌های غلو قبل از ابوالخطاب از نظر فکری، در سطح بسیار پایینی بودند، هم «بیان بن سمعان» و هم «ابومنصور عجلی»، ولی ابوالخطاب فکر بسیار دقیق و نظام‌مندی را ارائه می‌دهد، یعنی نمی‌گوید ائمه خدا هستند، بلکه بحث تجلی، حلول و یک نوع تجسد را مطرح ساخت که مسیحیت داشتند. شاید از تفکرات مسیحی‌ها تأثیر پذیرفته بود. بعد از ابوالخطاب کمتر کسی به‌طور مستقیم حضرت علی علیه السلام یا ائمه را خدا می‌دانست. از آن به بعد یک پله پایین‌تر می‌آیند، یعنی به ائمه نوعی نگاه تجلی‌گونه، حلول‌گونه و تجسد‌گونه دارند؛ تجسد‌گونه‌ای که باز دوئیتی بین خداوند و ائمه علیهم السلام است، ولی در عین حال اینها یکی هستند، همان‌طور که مسیحی‌ها می‌گویند. این تفکر غالیانه بین قبل از ابوالخطاب و بعد از او شدیداً تفاوت دارد. پیش از ابوالخطاب، برخوردها غالباً

بدون تبیین دقیق مسئله است ولی بعد از آن چون، مسئله، فکری شده، امامان به تبیین تفکرات غالیانه و طرد آن می‌پردازند. تجسد به آن مفهوم خاصش، تناسخ و اباحه‌گری از اصول ابوالخطاب به شمار می‌آید، که ائمه به شدت با آنها مقابله کردند. امام رضا علیه السلام با تناسخ به شدت برخورد کرد؛ ائمه همگی با اباحه‌گری برخورد کردند، اما متأسفانه اینها رسوخ کرد و کمی اباحه‌گری هنوز در تفکرات عامیانه وجود دارد. برای مثال، هر کاری دلت می‌خواهد انجام ده و فقط برای امام حسین علیه السلام گریه کن و بعدش هم بهشت می‌روی و یا هر کاری می‌خواهید بکنید ولی یقیناً جهنم نمی‌روید و اگر ذره‌ای عذاب هم بشوید، بعداً بهشت می‌روید، این جور مسائل اباحه‌گری رسوخ کرده است. در دوران امام هادی علیه السلام به بعد دیگر آن نوع تجسدگونی نیست و بحث ربوبیت، رزق و خلق مطرح است، یعنی تفکرات غالیانه یک پله دوباره پایین‌تر می‌آید و در خلق و رزق می‌ماند و به عنوان یک تفکر در میان فرقه‌های غلات وجود دارد و متأسفانه گاهی بعضی از علمای ما هم به این معتقد می‌شوند که ائمه خالق و رازق هستند، ولی دقت ندارند که این تفکرات دقیقاً تفکرات نصیریه است و بعضی از کتاب‌هایی که از نصیریه یا از طرفداران ابوالخطاب بوده، مشخص نیست این فرد دقیقاً خطابی است، و در تشیع پذیرفته شده و بعضی از علما براساس این فتوا دادند. این فتاوا با آن جریان عمومی ائمه که ربوبیت و الوهیت و حلول و تجسد را از خودشان نفی می‌کردند، به شدت فرق دارد. اما در واقفه، فقط برخی از افراد بعداً غالی شدند که احساس می‌کنم به این علت بود که شاید کم آورده‌اند، یعنی از نظر فکری در مقابل دیدگاه‌های امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام کم آوردند و تفکرات غالی را در مقابل تفکرات امامیه به منزله یک رقیب پذیرفتند و جذب غالیان شدند؛ ولی تعدادشان کم است.

دکتر بارانی: جناب آقای دکتر صفری! این مسائلی را که درباره جایگاه بشری امامان مطرح کردید اگر بین دوره امام رضا علیه السلام و قبل از ایشان مقایسه کنید، آیا این مسئله به این صراحت و این گونه مطرح می‌شود یا نه؟

دکتر صفری: تصور می‌کنم تکیه بر جایگاه بشری ائمه که به آن شدت مطرح کردند عکس‌العملی در برابر جریان غالیان است و بعد به تناسب جریان غالیان این روایت کم یا زیاد می‌شود؛ برای مثال شاید در زمان امامان آخری که این جریان به آن صورت با شیعیان برخوردی نداشت، این روایات کمتر باشد؛ برای مثال، در زمان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام اینها را نداریم، ولی در زمان امام صادق علیه السلام که جریان غلات خیلی شدید است، این گونه روایات وجود دارد که بر جریان بشری ائمه تکیه می‌کنند و حتی بعضی از اصحاب که اقوالی را به امام نسبت می‌دهند، اینها را تخطئه می‌نمایند و مثلاً می‌گویند: «چرا شما به علم غیب ما یا به رازق بودن ما قائل هستید؛ من الان غذایی تمام شده و رفتم بیرون خودم رزق خریدم؛ اگر من رازق باشم که نمی‌روم رزق بخرم؛ علم غیب ندارم. الان کنیزم خطایی کرده و می‌خواهم او را بزنم، در یکی از این اتاق‌ها مخفی شده و نمی‌دانم کدام اتاق است.» در مورد جریان مخالفان همه را توجیه می‌فرماید؛ مثلاً امام می‌خواسته تقیه بکند، ولی به هر حال این گونه روایات را ما داریم.

بعد از زمان امام رضا علیه السلام همان طوری که فرمودند، به نظر می‌رسد جریان خطاییه بسیار بسیار فعال است که این گونه روایات از امام رضا علیه السلام بیشتر گفته می‌شود. روایت جالبی دیدم که در زمان امام رضا علیه السلام، بعضی از افراد صفات خداوند رب‌العالمین را به امام علی علیه السلام نسبت می‌دادند؛ امام بدنش لرزید و عرق از سر و رویش ریخت و سپس فرمود: «منزه هست خداوند! آیا علی خورنده‌ای در میان خورندگان، نوشنده‌ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده‌ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده‌ای در میان گویندگان نبود آیا او در مقابل پروردگار خود در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز نمی‌ایستاد و به سوی او راز و نیاز نمی‌کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد خداست؛ بعد می‌فرمود: «اگر چنین است، پس باید همه شما خدا باشید، چون همه مثل هم‌دیگر هستید؛ نماز می‌خوانید و می‌خورید و می‌آشامید؛ همه این صفات علی را هم شما دارید، چون در این صفات با ایشان مشترک هستید.»

نکته‌ای را که امام رضا علیه السلام در ادامه بیان فرمود، این است که چرا عده‌ای به خدا بودن ائمه قائل شدند و ائمه را از بشر بالاتر بردند. امام رضا علیه السلام ریشه این را ناآگاهی مردم می‌داند و می‌فرماید: «اگر بر فرض کراماتی و معجزاتی از امامان رسیده، همه از سوی خداوند و به دستور او بوده،» این جریان مانند این است که پادشاه بزرگی می‌خواهد وارد شهری بشود، قبل از آن غلامش را می‌فرستد و می‌خواهد به مردم آماده‌باش بدهد. این غلام با پیش‌قراولان می‌رود و مردم بیچاره و نادان، این غلام را با سپاهیان و خدم و حشم می‌بینند و تصور می‌کنند که هر چی هست مال خود این غلام است و منتظر نمی‌شوند تا جلوه‌های خود پادشاه را ببینند. در مورد خدا هم قائل می‌شوند که خود خدا هست، علی هم جلوه‌ای از خداوند است؛ اگر هم کاری می‌کند به اذن اوست، ولی مردم نادان تصور می‌کنند که هر چه هست از خودش است و او را خدا می‌پندارند.

دکتر بارانی: جناب آقای موسوی‌نژاد! فرقه زیدیه در این دوره یکی از فرقه‌های مطرح است؛ به نظر شما رابطه امام با زیدیه و رابطه امامیه با زیدیه در چه حدی است؟ و از آن طرف هم برخورد زیدیه با امام چگونه بوده؟ با توجه به این مسئله که رقابت‌هایی بین فرقه‌های شیعی وجود داشته، آیا رقابت بین امامیه و زیدیه از ارتباط مأمون با امامیه متأثر هست؟ یعنی این ارتباط در ضعف زیدیه تأثیرگذار بوده یا خیر؟

آقای موسوی‌نژاد: البته در مورد زیدیه و سابقه قیام‌های علویان از زمان خود جناب زید تا دوران امام رضا علیه السلام مطلب زیاد است. در این مقطع حدود سی قیام گزارش شده که به صورت خاص از آغاز روی کار آمدن عباسیان تا زمان مأمون اتفاق افتاده و شاید گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین قیام هم در همین زمان امام رضا علیه السلام واقع شده باشد - چه از نظر گسترش جغرافیایی و چه از نظر ابعاد اجتماعی و تشکیلاتی - و آن قیام محمد بن ابراهیم مشهور به «ابن طباطبا» است که به دلایل مختلفی مثلاً در مقایسه با قیام «حسین فحی» یا قیام نفس زکیه خیلی گسترده‌تر و ابعادش خیلی وسیع‌تر بود. در سال‌های نخست امامت

حضرت رضا علیه السلام در مدینه، گزارش‌های زیادی از برخورد امام با زیدیه نداریم؛ با این که می‌دانیم تفکر زیدی علاوه بر کوفه و عراق، در حجاز هم حضور جدی وجود داشته؛ در حالی که در آن مقطع، بحث‌های درونی خود شیعیان همچون بحث‌های واقفیه و قطعیه، در اوج خود بوده ولی گویا زیدیه در این میان نقشی نداشتند و گزارش‌های زیادی از موضع‌گیری‌های متقابل نداریم؛ شاید به آن دلیل که از زمان امام صادق علیه السلام دو عرصه از هم جدا شده بودند. حضرت رضا علیه السلام نیز همچون پدران بزرگوار خود بیشتر در پی پایه‌ریزی نظام فکری - فرهنگی بودند و زیدی‌ها نیز هم‌چنان بیشتر به عرصه قدرت چشم داشتند و شور قیام در سر می‌پروراندند و حرکت‌های سیاسی را دنبال و توصیه می‌کردند. ولی در ادامه و به طور مشخص می‌توانیم از نحوه برخورد آن حضرت با قیام ابن طباطبا سخن بگوییم. در مورد این قیام که سردار آن ابوسرایای سری بوده، دو نوع گزارش وجود دارد: آیا وی آغازکننده قیام بوده و سپس ابن طباطبا را از مدینه به کوفه دعوت کرده یا قیام در اصل علوی بوده و از آغاز با محوریت ابن طباطبا شروع شده؟ زیدیه مایلند بگویند که این قیام را ابن طباطبا در سال ۱۹۹ پایه‌ریزی کرد و ابوسرایا برای فرماندهی به این قیام دعوت شد. در حالی که برخی گزارش‌ها به عکس است و بر اساس آن ابوسرایا که خود از کارگزاران بنی‌عباس بود، بعد از اختلافاتی که با آنها پیدا کرد، به ابن طباطبا به مثابه کسی که بتواند جامعه مهم شیعه زیدی را همراه او کند، روی آورد و هدف او این بود که حرکت خود را پیش ببرد.

از این بحث که بگذریم، محمد بن سلیمان بن داوود حسنی که عامل این حرکت در مدینه و فرمان‌دار انقلابی آن‌جا بود، از حضرت رضا علیه السلام دعوت کرد تا به این قیام بپیوندد ولی حضرت ابا کردند و این گزارش فقط در همین حد است و در جمله‌ای به نوعی با اخبار غیبی می‌فرمایند: «تا بیست روز دیگر به شما ملحق خواهم شد.» و اتفاقاً قبل از فرا رسیدن آن زمان قیام به شکست انجامید. به عبارت دیگر امام می‌دانستند که این قیام هم به انجام نخواهد رسید و نتیجه‌بخش نیست. موضع ایشان در برابر این نحوه قیام‌های زیدیه همان

موضع پدران گرامی‌شان بود؛ یعنی اطلاع غیبی یا تحلیل آنها. لذا این نوع حرکت نافرجام و بی‌نتیجه است. منظور این‌که حضرت عذر خواستند. در مورد اصل قیام، همین اندازه اطلاع داریم، ولی در مورد پی‌آمدهای آن که حتی برادران امام در آن مشارکت جدی داشتند، جناب زید بن موسی بن جعفر علیه السلام که به «زید النار» مشهور شد و ابراهیم فرزند دیگر موسی بن جعفر علیه السلام که برخی تاریخ‌نویسان اهل سنت به او ابراهیم «جزار» می‌گویند به علت افرادی زیادی که به دست او کشته شدند؛ واقعیت این است که حضرت رضا علیه السلام به عمل کرد و روش آنها منتقد بودند؛ البته همان‌طور که فرمودند، اصولاً موضع امام در برابر زیدیه تند و سخت نیست و شاید به دلیل مخالفان درونی و بیرونی جدی‌تر، در موضع‌گیری‌ها و فرمایش‌های ایشان زیدیه خیلی مورد انتقاد و حمله نیستند؛ به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت، حضرت در آن مقطع خودشان را در مقابل زیدیه احساس نمی‌کردند. در انتقاد آن حضرت بیشتر متوجه اشخاصی است که عمل‌کردهای نابه‌هنجار داشتند. در این موارد، حضرت خشونت‌های بی‌مورد و غیراخلاقی را نفی می‌کنند. برای مثال، در مورد زیدالنار خیلی موضع تندی می‌گیرند، حتی تندتر از مامون. مامون زید را به ظاهر به دلیل برادر بودن با امام رضا علیه السلام می‌بخشد و به آن حضرت حواله می‌دهد، ولی حضرت با او خیلی تند برخورد می‌کنند و قسم می‌خورند که تا زنده هستند، با او سخن نگویند.

در مورد جناب محمد بن جعفر، عموی بزرگ‌تر ایشان که به «محمد دیباج» معروف بود و بعد از قیام ابن طباطبا حرکت زیدی دیگری را در مکه رهبری کرد، حضرت موضع خیلی تندی دارند و آن روایت معروف در مورد اوست که فرمودند: «تصمیم گرفته‌ام که تا زنده‌ام، با محمد زیر یک سقف ننشینم!» نکته جالبی که وجود دارد آن‌که راوی می‌گوید: «با خودم گفتم ایشان ما را به برّ و صلّه‌رحم توصیه می‌فرماید، ولی خودش در مورد عمویش چنین می‌گوید!» امام در جواب او می‌فرماید: «این از برّ و صلّه‌رحم است، چون اگر ما یک جا با هم بنشینیم و این محمد درباره من و از قول من چیزهایی نقل کند، مردم قبول

خواهند کرد، پس بهتر است چنین جلسه‌ای نباشد تا چیزی را مستند به جلسه ما نگویند.»

در نگاهی کلی، کارهای حضرت رضا علیه السلام در مورد زیدیه، یکی نفی ادعای امامت توسط کسانی همچون زید شهید بود و به عبارت دیگر امام به تبیین مفهوم امامت پرداختند و فاصله مقام امامت از آنچه جناب زید به عنوان سرسلسله‌جنبان زیدیه انجام داد و مدعی آن بود، بیان فرمودند. این فرقه، زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام را فاتح در جهاد و مبارزه بعد از معصومان ثلاث و به صورت مشخص بعد از امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا، می‌دانند. او کسی است که در جهاد و مبارزه را گشود. بعد از آن قیام‌کنندگان، نام زیدیه را بر خود گذاشتند. در روایتی که حضرت رضا علیه السلام ادعای امامت زید را نفی می‌کنند، آمده که مأمون با لحنی همراه با مزاح گفت: «اگر این زید برادر شما قیام کرده، قبل از او زید دیگری هم به چنین کاری دست زده است.» حضرت رضا علیه السلام این مقایسه را رد می‌کنند و می‌فرمایند: «این زید را با آن زید مقایسه نکن. زید شهید به خاطر خدا و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و هدفی جز خدا نداشت.» مأمون در ادامه گویا یک جوری می‌خواهد حضرت را بیشتر تحریک کند و می‌گوید: «مگر نه این‌که در روایات آمده که اگر کسی ادعای امامت بدون حق بکند چنین و چنان است؟» حضرت می‌فرمایند: «زید ادعای امامت نکرد و آن روایات، مربوط به کسی است که ادعای امامت بکند، بدون این‌که اهل این مقام باشد و زید چنین نکرد.» این نکته بسیار مهمی است که امام رضا علیه السلام در برابر مأمون پایه‌گذاری می‌کنند که قیام خوب است و قیام برای امر به معروف و نهی از منکر تمجید می‌شود ولی در مورد رهبری قیام ادعای امامت نیز نفی می‌شود.

بنابراین در خصوص موضع امام رضا علیه السلام یک بحث همان نفی قیام نابهنگام و لزوم توجه به زمینه‌هاست. دوم، نفی رفتارهای تند و خشن با نام قیام و مبارزه در راه خداست که برخی از زیدیان آن زمان انجام می‌دادند. موضع سوم، احترام به شاخه‌های مختلف سادات است. قبلاً به نوعی رقابت بین بنی‌حسن علیه السلام



و بنی حسین علیهم السلام اشاره شد، ولی در سیره و منش حضرت این اختلاف هیچ جایی ندارد. در این مورد روایتی داریم که مرحوم صدوق رحمته الله در *خصال* در مورد اثنا عشر آورده و در آن حضرت رضا علیه السلام دوازده شاخه بنی حسن و بنی حسین را می‌شمارند؛ شش شاخه از بنی حسن و شش شاخه از بنی حسین و حضرت این دوازده شاخه را همان اسباط دوازده‌گانه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمرند که در روایات آمده! این روایات خیلی مهم است که مرحوم صدوق نقل می‌کند و زیدیه خیلی به آن توجه کرده‌اند؛ برای مثال، عبدالله بن حمزه یکی از امامان بزرگ زیدیه یمن در قرن ششم این روایت را خیلی پررنگ می‌کند و به عنوان مبنای تعیین اثنا عشر بر آن تأکید می‌نماید.

پس یکی دیگر از ویژگی‌های حضرت، همین توجه به سادات به صورت یکسان و جمع کردن اینها در محوریت خودشان بود.

دکتر بارانی: به نظر شما بین طرح مسئله ولایت عهدی امام از سوی مأمون با قیام‌های علویان در این دوره ارتباطی وجود دارد؟

آقای موسوی نژاد: قطعاً یکی از دلایلی که در مورد اجرای این سیاست شمرده‌اند، همین مهار کردن قیام‌های زیدیه و علویان بود؛ به‌ویژه این که قیام‌های علویان با عنوان دعوت به «الرضا من آل محمد» انجام می‌شد؛ البته این که لقب رضا را چه کسی به حضرت داده، بحث دیگری است. در بعضی از منابع همچون *مقاتل الطالبین* آمده که این لقب را مأمون به آن حضرت داد؛ البته در روایات ما رد شده است ولی به هر حال این خیلی مؤثر بود که دیگر اصولاً مأمون آن «الرضا من آل محمد» را در جامعه عینی کرد، یعنی دیگر علوی‌ها وقتی می‌خواستند فکر کنند که مگر نمی‌خواستند به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کنند یعنی فرد مورد رضایتی از خاندان پیامبر و اولاد فاطمه زهرا اعم از بنی حسین و بنی حسن که زیدی‌ها می‌گفتند، از نظر تئوری حداقل در آن زمان این چنین معتقد بودند این در صحنه عمل تحقق یافته بود. اتفاقاً در گزارش‌های بعدی زیدیه می‌بینیم که سعی دارند ولایت عهدی را جوری ارتقا بدهند و بگویند این بیعت، بیعت امامت بود، لذا به نحوه نام بردن از آن حضرت

استشهاد می‌کردند و در همان مقطع در خطبه‌ها می‌گفتند: «اللهم صل علی الامام الرضا.» لذا همین عبدالله بن حمزه و حتی معاصران زیدیه که الان مطلب می‌نویسند، می‌گویند شاید بیعت برای امامت بوده، حداقل علوی‌ها به عنوان امام با ایشان بیعت کرده بودند پس ایشان امام زیدیه هم هست؛ چون بیعت اعم از علوی‌ها و غیرعلوی‌ها بوده. بنابراین زیدیه بر این مسئله اصرار دارند. زیدیان متأخر امام رضا علیه السلام را در سلسله امامان خودشان می‌شمارند، با این‌که امامانی همچون امام کاظم علیه السلام و امام صادق علیه السلام را به دلیل نبودن هیچ حرکتی از سوی آنها در این وسط حذف کرده‌اند، چون حضرت رضا علیه السلام به همین اندازه به صحنه آمدند و بیعت گرفتند، امام شمرده می‌شوند. بنابراین متأخران زیدیه یک پله از گزارش ابوالفرج اصفهانی نویسنده *مقاتل الطالبیین* که او هم زیدی بوده و در قرن چهارم می‌زیسته، بالاتر رفته‌اند.

دکتر بارانی: به نظر شما با توجه به این‌که زیدی‌ها رقیب امامیه قلمداد می‌شدند و رقابت می‌کردند، آیا واگذاری ولایت عهدی به امام امامیه در ضعف زیدیه تأثیری داشته است؟

آقای موسوی‌نژاد: البته از نظر زیدیه، شاید در آن مقطع، گفتمان شکل گرفته‌ای به عنوان امامیه، به رسمیت شناخته نشده بود تا مثلاً بشود گفت زیدیه به امام امامیه گرایش یافتند. بله گرایش زیدیه به امام رضا علیه السلام در همان زمان مطرح بوده، مثلاً نوبختی در *فرق‌الشیعه* می‌گوید: «گروهی از اقویای زیدیه در زمان علی بن موسی الرضا علیه السلام به امامت ایشان معتقد شدند و بعد از وفات آن حضرت دوباره به عقاید زیدیه برگشتند.» این گزارش مهمی به شمار می‌آید که در گزارش‌های دیگر هم تأیید شده است. البته این بحث در مورد مرجئه هم هست، یعنی شخصیت حضرت و برخورد ایشان با افکار مختلف، جاذبه‌های متعدد و متنوعی ایجاد کرده بود، لذا باید بگوییم که در این دوره حداقل بخشی از زیدیه به امام گرایش یافتند چون گزارش خلاف این را هم داریم. وقتی عبدالله بن موسی علیه السلام، برادر امام رضا علیه السلام، برای اخذ بیعت به کوفه می‌رود، آن‌جا زیدیه از ایشان سؤال می‌کنند که «آمده‌ای برای چه کسی بیعت بگیری؟»

اگر آمده‌ای برای مأمون و ولایتعهدی برادرت بیعت بگیری، ما نیستیم! ولی اگر آمده‌ای برای امامت برادرت بیعت بگیری ما هستیم!» هم‌چنین عبارت‌هایی منسوب به قاسم بن ابراهیم رسی، برادر ابن طباطبا و معاصر عصر امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام، وجود دارد که نسبت به امام رضا علیه السلام تعریض‌گونه است یعنی امکان دارد بخشی از زیدیه نپذیرفته باشند. ولی مسلماً در برابر این حرکت سیاسی - اجتماعی امام ساکت شدند، و به یقین، بخشی مهمی از زیدیه همان طور که عرض کردم و *فرق الشیعه* تصریح می‌کند، اقویای زیدیه که ظاهراً منظورش همان جارودیه هستند که به امامیه هم نزدیک‌تر بودند، اینها اصولاً به امامت امام گرایش یافتند و زیدیه متأخر هم یعنی از قرن چهارم و پنجم به بعد، متعدد می‌شود، نشان داد که دیگر حضرت رضا علیه السلام را در ردیف امامانشان می‌آورند. البته زیدیه یمن که بیشتر تحت تاثیر قاسم رسی و نوادگان او بودند، وقتی در کتاب‌هایشان نگاه می‌کنیم، تا مدت‌ها اسم امام رضا علیه السلام را به عنوان امام نمی‌آوردند، مثلاً هادی یحیی بن حسین، مؤسس فرقه زیدیه و دیگر صاحب تألیفات قرن‌های سوم و چهارم، از میان معاصران امام رضا علیه السلام حسین فخی و ابن طباطبا و قاسم رسی را امام زیدیه می‌دانند ولی از امام رضا علیه السلام نام نمی‌برند. پس می‌توان موضع زیدیه را بدین‌گونه تفکیک و تقسیم کرد.

دکتر بارانی: در مجموع عکس‌العمل زیدیه در برابر ولایت‌عهدی یک دست نبوده است؟

آقای موسوی نژاد: دو نوع عکس‌العمل وجود داشت: زیدی‌های تندروتر که شاید بیشتر هم به بنی‌حسن برگردد، اینها مقاومت بیشتری کردند و حتی بخشی دیگر از زیدیه که شاید عده‌ای از اینها از بنی‌حسین باشند، گرایش بیشتری نشان دادند؛ حتی جناب محمد دیباج با آن شدت عملی که در مکه نشان داد و مقاومت‌هایی کرد، بالاخره به نوعی جذب مأمون شد و همان‌جا در گرگان در سفری که مأمون را همراهی می‌کرد، از دنیا رفت.

دکتر بارانی: مأمون در خواباندن شورش‌ها به برخی از اهداف خودش دست یافت، لذا همین سؤال را به گونه‌ای از آقای فرمانیان دارم. مسئله ولایت‌عهدی

در این دوره مطرح می‌شود، فرقه واقفه چه عکس‌العمل و برخوردی از خودشان نشان دادند؟

حجت‌الاسلام فرمانیان: تا آن‌جایی که من اطلاع دارم، هیچ گزارشی در مورد برخورد واقفه با ولایت عهدی امام رضا علیه السلام نداریم؛ زیرا واقفه فرقه درجه دومی بودند و گزارش‌های تاریخی در زمینه واقفه فقط در منابع خود ما وجود دارد؛ چون برای امامیه اصلاً اهمیت نداشته که واقفه با ولایت عهدی امام رضا علیه السلام چه برخوردی کردند؛ زیرا آنها اصل امامت امام رضا علیه السلام را قبول نداشتند، چه برسد به بحث ولایت عهدی. لذا هیچ گزارشی در این زمینه نداریم. ولی در تکمیل فرمایش آقای موسوی‌نژاد چند نکته را بیان می‌کنم که چرا امام رضا علیه السلام در برابر زیدیه سکوت می‌کند و از آن طرف زیدیه به ولایت عهدی امام رضا علیه السلام کمی تمایل دارند اگر به یک نکته توجه بکنیم، این مسئله خودش حل می‌شود و آن گرایش معتزله بغدادی به مأمون است، یعنی مأمون به تفضیل امام علی علیه السلام قائل می‌شود و آن حضرت را افضل صحابه می‌داند. از آن طرف از معاویه انتقاد می‌کند و حتی فرمان می‌دهد که کسی مناقب او را نگوید. مسئله تفضیل برای زیدیه خیلی اهمیت دارد، مخصوصاً فرقه جارودیه که گستره قوی زیدیه است، این برایشان بسیار اهمیت داشته، لذا زیدیه در این زمینه سکوت می‌کنند.

نکته دیگر این که وقتی امام رضا علیه السلام هیچ انتقاد جدی از زیدیه نمی‌کند، زیدیه دیگر برای انتقاد جدی‌تر به امام رضا علیه السلام بحثی ندارد. ولی از آن طرف باز می‌بینیم که در جایی امام رضا علیه السلام زیدیه را تأیید فرموده‌اند، چون از زید بن علی تعریف می‌کنند. این تعریف برای خود زیدیه مفید است. از آن طرف مأمون با طرح ولایت عهدی امام رضا علیه السلام می‌خواست جریان زیدیه را بخواباند، ولی امام رضا علیه السلام بسیار زیبا عمل می‌کند که نمی‌تواند مأمون از این فرصت استفاده نماید. دکتر بارانی: زیدیه به قیام به سیف قائل بودند و ولایت عهدی نیز بعد سیاسی داشت و می‌توانست به زیدیه کمک کند و کسانی که قیام می‌کردند، ولایت عهدی را فرصت دانستند و پذیرفتند، ولی چون برای واقفه هیچ تأثیری نداشت لذا نه همراهی کردند و نه مخالفت.

آقای موسوی نژاد: بحث اکراه امام بر ولایت‌عهدی، هم در منابع زیدیه نیز خیلی پر رنگ و جدی است و آنها اصرار دارند در گزارش هایشان بگویند که امام با اکراه و اصرار زیر بار رفت. بعد مطرح می‌کنند که اصولاً تعامل با حاکم ظلم و جور چه صورتی می‌تواند داشته باشد. این از بحث‌های جدی زیدیه است در مورد امام رضا علیه السلام به شمار می‌آید. این موضوع در منابع بعدی زیدیه بین زیدیان و امامانشان مورد انتقاد و سؤال و جواب است. به عنوان نمونه، عبدالله بن حمزه در جواب سؤالی در مورد پذیرش سرپرستی حج توسط امام رضا علیه السلام را که از طرف مأمون بود، جواب می‌دهد که هیچ اشکالی بر امام رضا علیه السلام وارد نیست، چون حج به مأمون تعلق نداشته که بخواهد به امام واگذار کند؛ و حج از آن خداست و حضرت رضا علیه السلام از این فرصت برای نشر معارف استفاده کردند. این جا زیدیه دقیقاً با تفکر امامی همراه می‌شود. البته توجه داریم که که «قیام بالسیف» هم قطعاً در زیدیه معنایش شمشیر کشیدن به معنای ظاهری نیست؛ به معنای همین تصدی و به میدان آمدن و مطرح کردن خود در عرصه سیاسی - اجتماعی است در برابر همان روایات که زیدیه که امام نباید در خانه بنشیند و پرده را بکشد.

بحث مفصلی هم باید بکنیم که امام رضا علیه السلام در زیدیه چه جایگاهی دارند؛ البته این جایگاه به مرور و به تدریج پیدا شده است. مثلاً این که در منابع حدیثی زیدیه که اصلی‌ترین منابع همین *صحیفه امام رضا علیه السلام* است. و زیدیه این کتاب را روایت نموده و در یمن حفظ کرده‌اند؛ البته نسخه‌های صحیفه از ایران به یمن منتقل می‌شود ولی زیدیه از قرن چهارم تا به امروز آن را از منابع اصلی حدیثی خود می‌دانند و این صحیفه را بعد از *مسند امام زید*، دومین منبع حدیثی خودشان معرفی می‌کنند و آن را همراه با *مسند امام زید* به صورت ملحق مسند زید چاپ کرده‌اند. در منابع زیدیه جمله جالب توجهی دیده می‌شود و آن این که امامت امام رضا علیه السلام مورد اتفاق همه بوده است، یعنی زیدیه امامیه و عباسیه، در امامت ایشان با هم اتفاق نظر دارند!

دکتر صفری: دو تا نکته را فقط می‌خواستم در تکمله عرض بکنم: اول این که شاید تصور بشود که با توجه به قیام محمد بن عبدالله که در زمان امام صادق علیه السلام و قیام حسین فح، در زمان امام کاظم علیه السلام صورت گرفت، علوی‌ها به دو دسته حسنی‌ها و حسینی‌ها تقسیم شدند که حسنی‌ها عمدتاً پیروان زیدیه بودند و حسینی‌ها پیروان امامیه. در حالی که اگر قیام ابوالسرایا و قیام‌های زمان امام رضا علیه السلام را نگاه بکنیم، حضور فعال حسینی‌ها را می‌بینیم. مثلاً محمد پسر امام صادق علیه السلام و آن افرادی که توسط ابوالسرایا نصب شدند، مانند حسین بن حسن بن علی بن حسین، باز هم حسینی است. یا در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر و در این زمان حضور فعال فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام را شاهد هستیم. برای مثال در اهواز زید بن موسی بن جعفر والی می‌شود. به هر حال این هم نکته‌ای است؛ به‌خصوص حضور فعال فرزندان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در این قیام‌ها که شاید یکی از علل این باشد که دوباره در حسینی‌ها اندیشه تصدی حکومت به‌خصوص از زمان امام کاظم علیه السلام رشد یافته بود، یعنی خود حسینی‌ها هم تصور کردند که می‌توانند این اندیشه را در کنار زیدیه تقویت بکنند و به دنبال حکومت باشند.

نکته دوم که به گونه‌ای در عبارات دوستان بود، این تدبیر هوش‌مندانه مأمون بود، گرچه دوستان فرمودند که موفق نبود، تدبیر هوش‌مندانه‌ای بود؛ زیرا از یک طرف از نظر ایدئولوژیک، زیدیه را خلع سلاح می‌کرد، چون آنها می‌گفتند که امام باید فاطمی باشد و قیام بالسیف بکند. نصب امام رضا علیه السلام هر دوی این شرایط را برآورده می‌کرد؛ زیرا منظور از قیام بالسیف آن بود که امام علیه السلام تصدی امر حکومت کند. بنابراین زیدیه دیگر سلاحی نداشتند؛ زیرا مأمون می‌توانست بگوید «خود همین امام، امام شماست. من ابتدا خلافت را پیشنهاد کردم نپذیرفت، الان هم که ولایت‌عهدی را پذیرفت.»

نکته دوم این بود که مأمون می‌دانست، امامیه به هر حال در وضعیت فعلی، داعیه تصدی حکومت را ندارند و نمی‌توانند به‌طور فعال وارد این عرصه بشوند، بنابراین مزاحمتی برای او نخواهند داشت، گرچه همان‌طور که می‌فرمایید، بعدها بخشی از این نقشه‌ها به انجام نرسید.

دکتر بارانی: محمد دیباج در همین دوره امیرالمؤمنین علیه السلام هم خوانده می‌شود. آیا این مسئله با ولایت‌عهدی نوعی رقابت است یا خیر؟ چگونه تحلیل می‌کنید؟ آقای موسوی نژاد: قیام مستقل محمد سال ۲۰۰ قمری است، یعنی بعد از خاموش شدن شعله‌های قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا که در سال ۱۹۹ شروع شد و در مجموع قیامشان کمتر از یک سال طول کشید. بنابراین قیام قبل از ولایت‌عهدی است. محمد بعد از قیام ابوالسرایا دوباره ادعا کرد، یعنی در زمانی گویا به حرکت ابوالسرایا گرایش داشت ولی در مکه خودش به طور مستقل، این دفعه ادعای امیرالمؤمنینی کرد و بیعت گرفت و طبعاً حضرت رضا علیه السلام همراهی نکردند و حتی برای دست کشیدن او از این ادعا وساطت نمودند. بنابراین نمی‌توانیم ربطش بدهیم، یعنی ارتباط از نظر همان سیاست‌های کلی مأمون بله، ولی در اینکه تأثیر مستقیم و انحصاری گذاشته باشد، خیر.

دکتر صفری: روان‌شناسی فردی محمد بن جعفر نکته‌ای است که باید روی آن تأمل کرد. وی خودش را خیلی تحویل می‌گرفت و برای خودش خیلی اهمیت قائل بود و حتی هنگامی که در دربار مأمون حضور داشت، باز متکبرانه رفتار کرد، در حالی که رفتار مأمون با او متواضعانه بود.

آقای موسوی نژاد: شاید تواضع نابه‌جا نداشته است! می‌گویند مردم خم شدند و دست مأمون را بوسیدند ولی محمد این کار را نکرد و سزاوار هم نبود که چنین کند. ولی مأمون هم رفتارش جالب است که در برخی موارد به نظر می‌رسد رفتارش با این مدعیان زیدیه از حضرت رضا علیه السلام هم نرم‌تر است. برای مثال، در مرگ او گریه کرد و گفت که تمام دیون محمد را بدهند و یا این جمله که «این رحمی است که دو بیست سال است قطع شده و باید دوباره وصل شود!» حجت‌الاسلام فرمانیان: درست است که دست مأمون را نبوسیده ولی آن فضایی که در آن لحظه به وجود آمده، شاید از روی مسائل اخلاقی نبوده و گاهی وقت‌ها به سبب ادعاست و همان‌طوری که ایشان فرمودند، طرف احساس می‌کند که من از اولاد ائمه است و امام رضا علیه السلام هم از اولاد ائمه به شمار می‌آیند و خود را بالاتر می‌داند لذا این کار را نکرده و به حسادت او برمی‌گردد.



دکتر بارانی: در نگاهی کلی در این میزگرد، به بررسی علل پیدایش فرقه‌های اسلامی و فرقه‌های درون‌شیعی پرداخته شد و بحث‌هایی مانند گرایش به دولت‌ها، تبادل افکار و ناآشنایی با معارف اسلامی و امام و امامت مطرح گشت و در مورد روابط برخی فرقه‌ها مانند زیدیه، واقفه و غلات با امام و برخورد امام با آنان مطرح شد.